

## آنا تومی یک سقوط و یک صعود

سرمقاله

حسن اکبری بیرق

۳۰ اردیبهشت ۱۴۰۳ سقوط بالگرد حامل سیدابراهیم رئیسی در منطقه ورزقان آذربایجان شرقی، مَهر خاتمت و نقطه پایانی بود بر یک دوره از ادوار سیزده‌گانه ریاست‌جمهوری اسلامی ایران تا آن زمان. این دوره ناتمام، با اینکه کمتر از سه‌سال به طول انجامید، در مسیر سیاست‌ورزی و حکمرانی در ایران، تأثیری پایدار، چه نیک و چه بد، برجای نهاد. با این‌حال، سخن‌گفتن درباره ابعاد منفی آن سه‌سالِ خاکستری و بلکه تاریک، با جان‌باختن تراژیک آن چندتن و به دنبال آن، تصویرسازی‌های اغراق‌آلود و بازنمودهای کرامت‌اندود از «شهید جمهور» در رسانه‌های رسمی، منعِ نانوشته‌ای یافت؛ گویی تمامی سیئات ممکنِ کارگزاران آن دوره، از صدر تا ذیل، با باد و آب و خاک سرد منطقِ سقوط و آتش فاجعه‌سازانه، تطهیر شد و مرگ «شهادت‌گونه» رئیس‌جمهور، کفّاره‌ای شد برای تصفیه کامل قصورها و تقصیرهای وی؛ طرفه این‌که آن دولتمرد فقید، هرچند نتوانست ابراهیم‌وار جان به سلامت از آتش برهاند، عیسی‌گون بر صلیب مرگ بوسه‌زد تا بار گناهان همکاران و یاران خویش را بر دوش کشد و شفیع آنان در محکمه عدالتخواه شهروندان ایران گردد و باب گفتگوی انتقادی در این‌باره را بریندد!

گذشت زمان امّا، بر حافظه تاریخی کوتاه‌مدت مردمان این روزگار و نخبگان این دیار نتوانست فائق‌آید؛ آب‌ها کمی که از آسیاب افتاد، به لطف فضای ره‌های شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های ره‌یافته از فی‌لتر «وزارت قسط‌ارتباطات» و «شورای عالی فضای مجازی» دولت سیزدهم، زمزمه‌های نقدونظر، آهسته‌آهسته فریاد شدند و پاره‌هایی نسبتاً عریان از وجوه بی‌پایانِ ناکارآمدی‌های اجرایی و ناسنجیدگی‌های گفتاری دولتیانی که گرفتار نحسِ «سیزده» شده‌بودند، نقل محافل کارشناسی و فنی شد و آن‌عهده که هرگز «حقیقت» را در پای «سیاست» ذبح شرعی نمی‌کنند، از تعارف کم‌کردند و بر مَبَلغِ نقدِ منصفانه

مدعیات بی‌پشتوانه کارگزاران دولت ناتمام، افزودند؛ کارگزارانی که بسیار خوشاقبال بودند که خون رئیسشان، فعلاً وثیقاً آزادی موقت آنان گردید از محبس ارزیابی دقیق؛ و کسی گریبان آنان را نگرفت به جرم نادیده‌انگاشتن شعور شهروندان در قبال ادعاهایی همچون ایجاد شغل با یکمیلیون تومان و ساخت یکمیلیون مسکن در سال و سخنان سوررئالیستی فراوان دیگر.

از اینها که بگذریم، همه ماجرا از به قدرت رسیدن مرحوم رئیسی و دولتش در رقابتی کم رونق و بدون حضور رقیبی جدی آغاز شد. انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۴۰۰ را سرآغاز پروژه‌ای باید دانست که بعدها توسط علی لاریجانی صفت «خالصسازی» به خود گرفت و «یکدست‌سازی» نیز نامیده شد. قابل پیش‌بینی بود که این پروژه به دلایل متعدد، قرین توفیق نشود؛ چراکه پیش از اجرایی شدن آن، حذف نیروها و شخصیت‌های کارآمد، مجرب، امتحان‌پس داده، وفادار حقیقی به نظام و باورمند به منافع ملی- از هردو جناح عمده سیاسی- در دستور کار قرارگرفت و به تبع آن بدن مدیریتی و تکنوکراسی کشور، به یکباره از کارگزاران توانا و سیاستگذاران دانا خالی شد. ناگفته پیداست که چنین خلاء فراگیری در اداره کشور چه نتایج بنیان برافکنی می‌توانست داشته باشد، که داشت. بسیاری از صاحب نظران در همان ابتدای راه دولت رئیسی هشدار داده بودند که این قافله، یا بقول خود آن مرحوم، آن لوکومتیو پیشرفت، راه به جایی نخواهدبرد و بلکه حکمرانی کشور تحریم‌زده و کرونا دیده‌ای چون ایران را از ریل عقلانیت و تدبیر به در خواهدبرد. آن اِذارها و هشدارهای دلسوزان و منتقدان، البته در عزم دولت سیزدهم برای گماردن افراد ناکارآمد در پست‌های کلیدی و میانی و حتی فرودست، خللی ایجاد نکرد. وعده‌های پرطمطراق اما نیاندیشیده، ادبیات ضعیف و گاه سخیف برخی مدیران ارشد، ادعاهای بی‌پایه در حیطه دانش، سیاست، فرهنگ و اقتصاد و گفتارهای غیرخردمندانه و گاه آخرازمانی و به-اصطلاح انقلابی- عاملان سیاست داخلی و خارجی، به چشم اسفندیار و پاشنه آشیل دولت سیزدهم تبدیل‌شد و مشت خالی حکمرانی آن را باز و بازتر نمود.

اما هیچ‌یک از این مشکلات، در سال نخست ریاست‌جمهوری ابراهیم رئیسی هنوز چندان برجسته نشده بود، تا این‌که مدیریت نادرست وزارت کشور و نیروی انتظامی تحت فرمان آن (فراجا) بسی زودتر از دیگر بخش‌ها، کار خود را کرد و فاجعه‌ای ملی آفرید؛ اهتمام بیش از حد و غیرمنطقی و فراقانونی و غیرشرعی نیروی انتظامی بر «گشت ارشاد» و سختگیری به دختران و بانوان این سرزمین در رعایت حجاب، سرانجام به فوت یکی از هزاران زن دستگیر شده در سطح کشور منجر شد.

مهسا (ژینا) امینی، دختر کُردی که در سفر به تهران، گرفتار وَن «ارشاد» نیروی انتظامی وقت شده و بنا بر تصاویر منتشرشده، پوششی نامتعارف و غیرشرعی نیز نداشت، هنگام بلاتکلیفی در صف انتظار برای اخذ تعهد و شرکت در به اصطلاح، «کلاس توجیهی» در یکی از مراکز پرازدحام پلیس، بَد حال شده، سرانجام در روز ۲۵ شهریور ۱۴۰۱، در بیمارستان کسری درگذشت.

بی‌تدبیری مسؤولان امر در مدیریت بحران و کنترل خشمِ بحق شهروندان، بحرانی آفرید که با یک عذرخواهی ساده و برکناری و توبیخ مسببان حادثه و قول پیگیری امر از مجاری قانونی و شفافسازی و صداقت‌ورزی با مردم، قابل پیگیری بود؛ کاری که از مدیران آن دولت و برخی دولت‌های پیشین ساخته نبود! به هرروی جان‌باختن مظلومانه ژینا، آتش خشمی خیابانی را برافروخت که خشک و ترِ ارکان نظام را با خود می‌توانست بسوزاند. نکته خطرتر نیز دمیدن معاندان و منتقدان تندوتیز جمهوری اسلامی بر این شعله بود با همراهی دستگاه عظیم تبلیغاتیشان.

این اعتراضات خیابانی چندماهه که «زن، زندگی، آزادی» نامیده شد و در فضای مجازی نیز انعکاس بی‌سابقه‌ای یافت و تلفات جانی و مالی فراوان و خسارات بی‌پایانی به کشور تحمیل و ده‌ها هزار نفر را روانه زندان و خیل پرشماری از دانشجویان و استادان دانشگاه‌ها را از تحصیل و تدریس محروم کرد، تنها گرفتاری دولت سیزدهم نبود؛ مواجهه کارشناسانه با صدها معضل و اَبَرمسأله حل‌ناشده در تمامی عرصه‌های حکمرانی، اعم از داخلی و خارجی، سیاسی و اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و... در ناصیه کارگزاران دولت رئیسی که یکشنبه از ماهی به ماه رسیده بودند، دیده نمی‌شد. کار از نقد و نصیحت دولت توسط ملت و نخبگان و صاحب‌نظران گذشته بود و روزی نبود که لغزشها و ناراستی‌های زبانی و کاستی‌های اجرائی مسؤولان، از صدر تا ذیل، در رسانه‌ها موضوع طنزی و تمسخری قرار نگیرد. بر اینها بیافزایید عملیات‌های پیدرپی و موفق اسرائیل علیه ایران را که کارآمدی نیروهای امنیتی و اطلاعاتی و نظامی را زیرسؤال می‌برد که حتی عملیات «وعده صادق» نیز نمی‌توانست مرهمی بر این زخمی باشد که به غرور ملی آسیب زده بود؛ آسیبی شدید و عمیق.

آری، بوی الرِّحْمَن یکدست‌سازی حاکمیت در نخستین روزهای سال ۱۴۰۳ بلندشده بود؛ حتی برخی تحلیل‌گران، نوای به پایان نرسیدن دولت سیزدهم یا پایان بی‌توفیق آن را سرداده و بر این باور بودند که نظام باید فکری به حال این وضعیت ناب‌ه‌سامان بکند؛ وگرنه سالی دشوار و ماه‌های پرآشوبی در پیش خواهیم داشت. تا این‌که در آخر اردیبهشت‌ماه، آن اتفاق غیرمنتظره افتاد و اگرچه رسانه ملی مثل

همیشه کار خبررسانی را با ردّ و انکار آغاز کرد؛ بزودی معلوم شد که رئیس دولت سیزدهم در سانحه سقوط بالگرد، از دنیا رفته است و طبعاً کار این گروه به آخر رسیده. نمی‌گوییم سقوط مشکوک، چراکه مجاری رسمی نیز از این تعبیر استفاده نکردند؛ اما وقایع تلخ و اعجاب‌آور پس از آن، جای هرگونه شکّ و شبهه را درباره غیرعمدی بودن حادثه، محفوظ می‌دارد.

\*\*\*

برپایه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در صورت فقدان رئیس‌جمهور - به هر دلیلی - در عرض پنجاه روز، باید رئیس‌جمهور جدید انتخاب گردد؛ به همین علت، درست از فردای خاکسپاری ابراهیم رئیسی و همراهانش، گفتار سیاسیون، به مسأله انتخابات ریاست‌جمهوری و کاندیداها و آرایش نیروها برای معرفی گزینه و دفاع از آن، معطوف شد. انتظار میرفت که اصلاح‌طلبان ناب، همچون انتخابات مجلس که سه ماه پیش از آن برگزار شده بود و چند انتخابات قبل‌تر، موضع انفعالی و کناره‌جویانه و در برخی موارد تحریمی داشته باشند؛ اما از همان آغاز به نظر می‌رسید که قصد ورود مشروط و محتاطانه به این عرصه را دارند و در نهایت نیز ۱۸ خرداد ۱۴۰۳ اعلام شد که در نشست مجمع عمومی «جبهه اصلاحات ایران»، آقایان عباس آخوندی، مسعود پزشکیان، اسحاق جهانگیری حائز دو-سوم آراء به‌عنوان کاندیداهای معرفی شده از سوی جبهه اصلاحات ایران شدند. چهره‌های شاخص اصلاحات، به تصریح یا تلویح، شرط حضور فعال خود در این عرصه را، تأیید صلاحیت این گزینه‌ها اعلام کردند. این اعلام موضع، البته از انتقاد دوست و دشمن، اصلاح‌طلب و اصولگرا و اپوزیسیون داخل و خارج، مصون نماند و تا پیش از انتشار رسمی لیست منتخب شورای نگهبان، در عرصه عمومی، رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، نقد و نظرهای فراوانی برانگیخت. هرکسی و گروهی از ظنّ خود به موضوع نگریست. به نظر می‌رسید رویکردهای درون‌گروهی اصلاح‌طلبان و اعتدالیون قابل جمع نیست؛ چراکه در یکسر این طیف، بودند کسانی که موافق بی‌قید و شرط مشارکت بودند و در سر دیگر طیف نیز تحریمی‌های سرسخت قرار داشتند و حتی رأی دادن را غیراخلاقی و خیانت به آرمان جنبش‌ها و خیزش‌های چندسال اخیر، به‌ویژه «زن، زندگی، آزادی» قلمداد می‌کردند. در اردوگاه مقابل نیز تشتّی بنیادین اما نه‌چندان آشکار به چشم می‌خورد که به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت؛ امّا اعلام اسامی شش نامزد نهایی (مسعود پزشکیان، مصطفی پورمحمدی، سعید جلیلی، علیرضا زاکانی، امیرحسین قاضیزاده‌هاشمی و محمدباقر قالیباف)، از جهات متعدد سلبی و ایجابی، غافلگیرکننده بود. مثلاً حضور دیگر باره قالیباف در این عرصه با وجود هجمه سنگین رسانه‌ای که از مدّتی پیش از آن، علیه وی

به راه افتاده و تصاحب پرچالش و اضطراب کرسی ریاست مجلس که به تازگی اتفاق افتاده بود و «سیسمونی‌گیت» و موضوع تلاش فرزند وی برای مهاجرت به کانادا و برخورد قضائی با روزنامه‌نگاران منتقدش و... دور از ذهن می‌نمود.

علیرغم گمانه‌زنی‌ها مبنی بر استمرار طریقت دولت ناتمام، غیبت اعضای شاخص کابینه رئیسی در میان کاندیداها نیز، حامل پیامی از سوی حاکمیت با محتوای عبور یا عدول از سیاست «خالصسازی» می‌توانست باشد؛ طرفه این‌که تلاش فردی و جمعی برخی از آنان برای ورود بدین جرگه و فشار به شورای نگهبان و مکاتبه و طومارنویسی در تأیید و توصیه وزیر ارشاد وقت، به عنوان کاندیدای اصلح، ناکام ماند؛ ولی حضور دکتر پزشکیان در این لیست به عنوان تنها اصلاح‌طلب در برابر پنج اصولگرا، بیش از غیبت آنان، معنی‌دار بود؛ یا حداقل این حضور و غیبت از نظر احتواء بر سیگنالی مشخص، مکمل و مویّد یکدیگر بودند!

نفسِ پدیدۀ تأیید صلاحیت مسعود پزشکیان برای شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری، هم برای خود او که هنگام ثبت‌نام هدفش را بالابردن مشارکت اعلام کرد و هم برای جبهه اصلاحات که به حذف و طرد، خو گرفته بودند، شگفتی‌آور و به همان اندازه پرسش‌برانگیز بود. باید به یاد داشت که چندماه پیش از آن، صلاحیت پزشکیان برای انتخابات مجلس شورای اسلامی، رد شده بود و بنابر گزارش خودش، با اشارت رهبری، فرصت رقابت و ورود به مجلس را یافته بود. همه می‌دانیم که رهبری، به ندرت به این‌گونه مسائل ورود می‌کنند و شاید جز یک نمونه مؤثر دخالت مستقیم ایشان در تأیید صلاحیت رد شدۀ مصطفی معین و محسن مهرعلیزاده در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۴ و یک مورد غیر مؤثر ورود در روند تأیید صلاحیت علی لاریجانی در سال ۱۴۰۰، مثالی مشابه نتوان یافت. همچنین باید در نظر داشت که در همان انتخاباتی که پزشکیان از سوی شورای نگهبان، مجوز ورود در عرصۀ رقابت بر سر کرسی ریاست‌جمهوری را یافت، بزرگانی با سابقه‌تر و نزدیک‌تر به کانون‌های قدرت، همچون علی لاریجانی، عباس آخوندی، اسحاق جهانگیری و... از دم تیغ برّان نظارت استصوابی، گذشتند و از گردونه انتخابات، حذف شدند.

مجموعه این وقایع، برای گروه‌ها، احزاب، تشکّل‌ها و چهره‌های شاخص و تأثیرگذار اصلاح‌طلب و تحوّل‌خواه، فضائی مبهم ایجاد و آنان را به اعتبار نوع رویکردشان به انتخابات پیش‌رو به اقسام مختلف، تقسیم کرد. از جریان‌های برانداز در داخل و خارج کشور که بگذریم، در آغاز رقابت‌های انتخاباتی، بخش عمده‌ای از جریان‌های سیاسی منتقد که از سال ۱۳۹۶ دیگر شرکت در انتخابات را کاری عبث و بی‌نتیجه

می‌دانستند، این بار نیز نه تنها همان سیاق را در پیش گرفتند، بلکه با تأکید فراوان، دیگران را نیز از مشارکت سیاسی در قالب رأی دادن، حتی به نامزد اصلاح طلب، منع نمودند. از نظر ایشان، نسبت به دفعات قبل، اتفاق خاصی نیفتاده و در بر همان پاشنه می‌چرخید و بین جلیلی و پزشکیانی که از بدو ورود به این میدان، بر اجرای سیاست‌های کلی ابلاغ شده از سوی رهبری تأکید کرده است، فرق چندانی نبود. برخی دیگر نیز موضعی مبهم و محافظه کارانه اتخاذ کرده، منتظر بروز نشانه‌هایی ماندند تا مشارکت یا عدم مشارکت را توجیه نماید. برخی نیز اما از همان ابتدا پا بر روی ایده‌های گذشته خود نهاده، با شور و شوقی عجیب، آستین‌ها را بالا زده و عملاً و نظراً از نامزدی دکتر پزشکیان حمایت کردند؛ توگویی همین سه ماه پیش نبود که بر طبل تحریم یا دستکم عدم مشارکت می‌کوبیدند.

بر پایه نظرسنجی‌ها در آغاز رقابت‌های انتخاباتی، پزشکیان کمتر از ۱۰٪ رأی داشت؛ این امر طبیعی می‌نمود، چراکه شخصیت پزشکیان در مناظرات ۶ نفره کاندیداها در ابتدا نتوانست نظر مردم، به ویژه اکثریت تحریم کننده‌ها را جلب کند. تصویری که او از خود به نمایش گذاشت، یک «اصلاح طلب میانه‌رو اصولگرا» بود تا یک تحول خواه جنجالی که ساختارها را زیر سؤال ببرد و ورق را برگرداند؛ اما رشد تدریجی پزشکیان در نظرسنجی‌ها امیدوارکننده بود. در روزهای آغازین رقابت‌های انتخاباتی به ترتیب، قالیباف، جلیلی و پزشکیان در میان آن شش نفر، پیش‌تاز بودند. این وضعیت ادامه می‌یافت اگر در فضای سیاسی آن روزها اتفاق خاصی نمی‌افتاد. آن اتفاق خاص بالاخره رقم خورد و چهره‌های موج‌هی همچون سید محمد خاتمی، حسن روحانی و دیگر بزرگان اصلاح طلب و اعتدالی، به‌طور علنی به حمایت از پزشکیان پرداختند؛ اما هیچ‌کس به مانند جواد ظریف، و آذری جهرمی و سپس طیب‌نیا از دل و جان، سرمایه اجتماعی خود را صرف کمپین پزشکیان نکرد. دال مرکزی گفتمان ایشان در توجیه رأی به پزشکیان، آن بود که به راستی «فرق می‌کند چه کسی رئیس‌جمهور شود». این شعار محوری درصدد آن بود که تحریم‌کنندگان را به رأی دادن ترغیب کند؛ اما گفتار این پزشک معالج در مناظرات و میتینگ‌ها، برخلاف گفتمان غالب ستادش، میانه‌روتر از آن بود که رأی سرنوشت‌سازی برای او به ارمغان بیاورد. با این حال، پنج روز مانده به انتخابات، این نسبت، معکوس شد و پزشکیان به ترتیب بالاتر از جلیلی و سپس قالیباف قرار گرفت و میزان مشارکت هم به ۵۴ درصد ارتقاء یافت؛ اما چند اتفاق پیدریپی، باعث شد نتایج دور اول انتخابات، کمترین مشارکت تاریخ جمهوری اسلامی را رقم زند. عددی که با تمام نظرسنجی‌ها متفاوت بود و مشارکت ۴۰٪ درصدی را نشان می‌داد. نخست این‌که چند ساعت پیش از

رأی‌گیری، وزارت کشور به‌طور گسترده پیامکی با این مضمون که: «هر رأی در صندوق، یک رأی به جمهوری اسلامی است» روانه تلفن‌های همراه شهروندان ایران نمود. شکّی نیست که این عمل در هماهنگی با صداوسیما که همین پیام را مخابره می‌کرد، آشکارا و آگاهانه به‌منظور پایین آوردن نرخ مشارکت بود و دیگر هیچ؛ چراکه مهم‌ترین دلیل بی‌ رغبتی مردم به شرکت در انتخابات، آن بود که نظام، آرای ملت را به نفع خود مصادره کرده، آن را نشانه‌ای بر مقبولیت و مهر تأییدی بر مشروعیت خود می‌پنداشت و در داخل و خارج پروپاگاندايي سنگین بر اساس آن به راه می‌انداخت. جامعه‌ای که از سال ۱۳۷۶ به قصد ایجاد تغییر، به گمان خود وارد معامله‌ای نانوشته با حاکمیت شده و به زبان حال، به نظام می‌گفت که ما رأی می‌دهیم شما نیز تحوّل ایجاد کنید، پس از ۲۷ سال از این دادوستد یک‌طرفه، دست‌کشیدند و با اکثریتی شصت‌درصدی به صندوق رأی پشت‌کردند. دومین دلیل کاهش مشارکتی این‌چنین معنی‌دار، تهاجمی نبودن رفتار و گفتار پزشکيان بود در مواجهه با رقبایش، به‌ویژه آن دو نامزد پوششی (زاکانی و قاضی‌زاده)، که سطح نازلی از سیاست‌ورزی و اخلاق را در مناظرات به نمایش گذاشتند؛ بالاخص شهردار منتخب اصولگرایان برای تهران که با جسارتی حیرت‌انگیز خطاب به پزشکيان که از او پرسیده بود «تا آخر می‌مانی؟» گفت: «تا آخر می‌مانم و نمی‌گذارم تو رئیس‌جمهور شوی».

نکته جالب توجه و تأمل‌برانگیز داستان، این بود که برای نخستین‌بار در تاریخ چنددهه گذشته، باوجود نرخ مشارکت بسیار پایین، این یک اصلاح‌طلب بود که در صدر می‌ایستاد و گوی سبقت را از اصولگرایان می‌ربود. این پدیده به معنای تضعیف پایگاه اصولگرایی بود؛ چراکه پزشکيان توانسته بود بخشی از سبد رأی این جناح را به خود اختصاص دهد. این‌گونه بود که پزشکيان با تمام قوای اصلاح‌طلب‌ها کمی بیش از ۱۰ میلیون (۱۰'۴۱۵'۹۹۱) رأی کسب کرد و به عنوان نفر اول در کنار سعید جلیلی با کمی کمتر از ۱۰ میلیون (۹'۴۷۳'۲۹۸) رأی به دور دوم انتخابات رسید. باید در این میان حقّ قالیباف را گزارد که دانسته یا ندانسته، با خودداری از کناره‌گیری به نفع جلیلی، انتخابات را به دور دوم کشاند. شاید سال‌ها بعد حقیقت ماجرا روشن شود که این حرکت وی، معامله‌ای با پزشکيان بود که در مجلس از ریاست او حمایت کرده بود یا صرفاً از بغض جبهه پایداری و عوام‌لش در مجلس که او را بسیار آزار داده بودند، دست به این حرکت سیاسی زد.

دور دوم انتخابات اما تفاوت‌های خیلی جدّی با دور اول داشت؛ سعید جلیلی یک تندرو تمام‌عیار از جبهه پایداری در مقابل مسعود پزشکيانِ اصلاح‌طلب قرار گرفته بود. دو مناظره دو نفره بعد از ۱۵ سال در صدا و سیمای ایران به صورت زنده پخش شد؛ مناظراتی که جنجال‌ها و

درگیری‌های زیادی را رقم زد. گفتار سعید جلیلی به‌روشنی نشان داد که نه طرفدار مذاکره است نه طرفدار توسعه و فضای باز، گرچه از سابقه آن هم نمی‌شد چیزی جز این توقع داشت؛ اما پزشکیان در هر دو مناظره دست بالا را داشت و توانست بخشی از کسانی را که در دور اول جزو تحریمی‌ها بودند به رأی‌دادن متمایل بکند؛ افرادی که اگرچه نزدیک به ۱۰٪ بودند، برای پیروزی پزشکیان کفایت می‌کرد.

از حق نباید گذشت که این توانایی‌های فردی پزشکیان یا قدرت تشکیلاتی اصلاح‌طلبان یا محبوبیت و کُت درآوردن ظریف نبود که در مرحله دوم، ده‌درصد دیگر از آراء مأخوذه را به حساب این جرّاح قلب ریخت و او را روان‌پاستور و طرفدارانش را قبل از اعلام رسمی وزارت کشور، مطمئن و شادمان از پیروزی در ساعات اولیه باامداد شنبه شانزدهم تیرماه روانه خیابان‌ها نمود. واقع مطلب آن است که جدال بین شصت‌درصد و چهل‌درصد در دور دوم، همچنان پابرجا بود؛ اما به نظر می‌رسد بخشی از مردّان که در یک دوراهی سخت معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی گیرکرده بودند، با اندکی تأملی به یکباره پشتشان لرزید و دریافتند که هیچ بعید نیست که با این بی‌عملی خود، بخش اعظم دستگاه حاکمیّت را دودستی تقدیم فرقه‌ای کنند که نمایندگانی در آن، در مناظرات و کمپین‌های انتخاباتی، خواه‌ناخواه پرده از روی ماهیّت افکار و آمال و غایات خود برداشته بود؛ هرچند از پاسخ‌دادن به پرسش‌های بنیادین همواره طفره می‌رفت. بنابراین گرفتار در یک محذور اخلاقی و محذور وجدانی، در فاصله یک هفته‌ای بین هشتم تا پانزدهم تیرماه ۱۴۰۳ تصمیم خود را گرفته، به رأی‌دادن به رقیب سعید جلیلی مُجاب شدند. در این میان بخشی از آراء قالبیاف نیز روانه سبد پزشکیان شد؛ همچنان‌که عقلای اصولگرایان نیز که از اندیشه خطرناک حاکم بر فرقه «جبهه پایداری» باخبر و از رأی‌آوری قالبیاف ناامید بودند، در همان دور اول حسابشان را از هم‌جناحی‌هایشان جدا کرده به کارزار پزشکیان پیوستند.

متناظر با تلاش کارزار تبلیغاتی پزشکیان، که در آن یک‌هفته تاریخی هرچه در چنّه داشت برای اقناع مردّان رو کرد، اصولگرایان افراطی و اصحاب فرقّه جلیلیّه نیز همگام و همراه و هم‌گفتمان با لشکر رسانه‌ای معاندان جمهوری‌اسلامی‌ایران از تشبّه به هیچ خسوخاشاکی در تخریب حریف فروگذار نکردند که گفته‌اند: «الغَرِيقُ يَتَشَبَّهُ بِثُورٍ بِكُلِّ شَيْءٍ حَشِيشٍ». این‌که در چنین رقابت‌هایی طرفین در نقد و قَدَح یکدیگر بکوشند و حتی اخلاق را زیرپا بگذارند، چندان امر غریبی نیست و از دوره احمدی‌نژاد عادی‌سازی شده‌است؛ اما این‌که ادبیات جبهه‌پایداری در کوبیدن پزشکیان دقیقاً گَرتَه‌برداری از اراجیف تولیدشده در تلویزیون ایران‌اینترنت‌نشال باشد، از عجایب است؛ البته



باید انصاف داد که این تلویزیون معاند که رأی‌دهندگان به پزشک‌یان را بیش از طرفداران جلیلی، به شدت آماج حملات خود می‌کرد، هرگز درباره اعضای کمپین انتخاباتی وی از الفاظی نظیر «پسماند و دورریز» استفاده نکرد؛ واژگانی که منصوری رییس ستاد جلیلی در اشاره به طرفداران پزشک‌یان، این‌گونه به کار برد: «رقیب ما در انتخابات آن آقای ناظریف و اون برادری که رگ گردن برای مردم کلفت می‌کنه نیست. اینها عددی نیستند که وقت این تریبون‌ها را صرف این افراد بکنیم. رقیب ما جبهه کفره. جبهه استعمار و استکباره بعضی از این افراد در کشور ما دورریزها و پسماندها و امتداد کمرنگ آن جبهه هستند».

\*\*\*

به هر روی مرحله دوم انتخابات نیز به پایان رسید و تمام تلاش مضاعف طرفین برای افزایش مشارکت، تنها نیمی از واجدان شرایط رأی‌دادن را به پای صندوق‌ها کشاند. مسعود پزشک‌یان ۱۶'۳۸۴'۴۰۳ رأی (۵۴٫۷۶٪) را نصیب خود کرد و سعید جلیلی نیز ۱۳'۵۳۸'۱۷۹ رأی (۴۵٫۲۴٪) از مردم گرفت. پزشک‌یان که در دور اول ۱۶٫۹۴٪ آراء واجدان شرایط را به دست آورده بود با جهشی ده درصدی در دور دوم موفق به کسب ۲۶٫۶۶٪ از آراء ملت گردید. سهم جلیلی از این افزایش رأی تنها هفت درصد بود؛ او که در مرحله اول ۱۵٫۴۱٪ آراء را به خود اختصاص داده بود در مرحله دوم تنها ۲۲٫۰۳٪ از رأی مردم را به خود جلب کرد.

ناگفته پیداست که این آمار و ارقام، در تاریخ مردم‌سالاری دینی جمهوری اسلامی ایران، که همواره به پایگاه مردمی خود مفتخر بوده‌است، بی‌سابقه بود و با موازین تحلیل جامعه‌شناختی سیاسی، نشانه مثبتی برای حکمرانی در ایران به شمار نمی‌آید. از این روست که باید صاحب‌نظران با تکیه بر روش‌های علمی، به بررسی این پدیده خطیر پردازند و در صورت لزوم، حاکمیت را هشدار و اندازی جدی دهند. البته نظام جمهوری اسلامی باید سپاسگزار حضور پزشک‌یان باشد که به قول خود وی برای رونق بخشیدن به انتخابات وارد صحنه شده بود و طی فرایندی غیرقابل پیش‌بینی طی چند هفته نه تنها به مسند ریاست جمهوری رسید بلکه یک جناح سیاسی قدرتمند، اما رو به افول و خمود را احیا کرد و نشاطی نسبی به فضای سیاست‌ورزی در کشور بخشید. تلقی بسیاری از کسانی که در میانه دور اول و دوم، مجاب به مشارکت شدند، این بود و است که پزشک‌یان آخرین فرصتی است که در اختیار نظام قرار می‌گیرد؛ دوره ریاست پزشک‌یان، یا آغازی است بر عصر دیگری الز حکمرانیو سیاست‌ورزی در ایران، یا پایانی است بر عمر نه تنها اصلاح‌طلبان بلکه کل نظام. همچنین از زاویه‌ای دیگر باید قدردان حاکمیت و به تعبیر دکتر پزشک‌یان، شخص رهبری، بود که به هر دلیلی

که بر ما مکشوف نیست، علی‌رغم میل اصولگرایان افراطی داخل و معاندان و براندازان خارج، اجازه داد نام یک اصلاح‌طلب میانه‌رو، از صندوق دربیاید. هنوز زود است تا بتوان درباره این مشی جدید نظام، داوری نمود؛ آیا جمهوری اسلامی وارد یک مرحله جدید از سیاست‌ورزی شده است؟ آیا از نظر هسته سخت قدرت، پروژۀ خالص‌سازی، شکست‌خورده بود و نظام به نحو آبرومندی از این ورطه خود را باید بیرون می‌کشید و سلسلۀ حوادث، از جمله سقوط بالگرد رئیسی، قرآن سَعَدِیَنی برای حاکمان فراهم کرد تا این تغییر ریل را به انجام برسانند؟

فرض دیگری که مخالفان شرکت در انتخابات داشتند این بود که ساده‌اندیشی است اگر گمان بریم که نظام، صدای مردم را شنیده است و می‌خواهد از سیاست‌های پیشین به تدریج فاصله بگیرد؛ این رفتار نظام تنها یک حرکت تاکتیکی بوده است برای ایجاد فضای تنفس موقتی در این وانفسایی که دولت سیزدهم خالق آن بوده است و به‌زودی پس از کمتر شدن نسبی شکاف دولت-ملت و رفع آب‌رِبحران‌ها، آن سناریوی همیشگی کشمکش میان نهادهای انتخابی و انتصابی، تکرار شده و به نفع بخش غیرانتخابی حکومت، فیصله خواهد یافت و طومار اصلاح‌طلبان و تحول‌خواهان برای همیشه درهم پیچیده خواهد شد. این‌که کدامیک از این مفروضات قرین واقعیت می‌تواند باشد، پرسشی است که پاسخش در گرو گذر زمان است؛ اما براساس نظام نشانه‌شناختی و رفتارشناسی رهبری و حاکمیت و نحوه تعامل بلوک‌های قدرت در ایران با پزشک‌یان و خطری که ارکان نظام از جانب «جبهه‌پایداری» احساس کرد، می‌توان امیدوار بود که کشتیبان، سیاستی دیگر در پیش‌گرفته و مایل است تغییراتی بنیادین اما تدریجی در رویکردهای خود ایجاد کند و چه بهتر که این آب‌رِپروژه را به دست فردی توانا و معتقد به تغییر و اصلاح و البته قابل‌اعتماد و نسبتاً مرضی‌الطرفین، پیش‌ببرد. آزادی تدریجی زندانیان سیاسی، همراهی‌های عملی رهبری با دولت، تغییر شیوه تعامل نظام با قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای، تغییرات معنی‌دار در سیاست خارجی دولت، رفع حصر و کمرنگ‌تر شدن گشت ارشاد و آزار و اذیت بانوان در خیابان و... نشانه‌هایی مثبت برای این تغییر ریل می‌باشد.

\*\*\*

ورود جدی دکتر پزشک‌یان به عرصه سیاست و مدیریت کلان در این نظام و پوشیدن ردای وزارت، به نحوی غیرمستقیم با سقوط هواپیمای زنده‌یاد رحمان دادمان، وزیر راه دولت سید محمد خاتمی، مرتبط بود و ریاست‌جمهوری وی نیز به‌طور مستقیم با سقوط بالگرد مرحوم رئیسی ممکن و میسر شد که شاید بعدها از آن به «الطاف خفی» الهی یاد شود! اگرچه تنها نقطه اتصال پزشک‌یان با اصلاح‌طلبان، وزارت او در کابینه خاتمی بود؛ به‌رحال یک اصلاح‌طلب میانه‌رو محسوب می‌شود. او

در کارزار انتخاباتی‌اش وعده‌های بسیار داد و شرف خویش را گرو گذاشت که اگر قادر به انجام دادنش نباشد از سیاست برای همیشه خداحافظی‌کند؛ وعده‌هایی همچون رفع فیلترینگ، مقابله با گشت ارشاد، بازگشت به اف‌ای‌تی‌اف و برج‌ام و فضای باز اجتماعی. خود پزشک‌یان گفت: «اگر هرکاری کردیم نتوانستیم با آن وعده و قول‌ها عمل بکنیم طبیعتاً از ادامه کارهای سیاسی خداحافظی خواهیم کرد و ادامه نخواهیم داد این یک مسأله خیلی روشن است قرار نیست ما عمرمان را تلف بکنیم و نتوانیم به مردم عزیز کشورمان خدمت کنیم، تبعیض، اجحاف و بی‌عدالتی را در جامعه داشته باشیم و ما هم نتوانیم کاری بکنیم و همچنان ادامه دهیم قطعاً اگر نتوانیم کاری انجام دهیم از مردم خواهیم خواست رأی خود را پس بگیرند و ما هم ادامه نمی‌دهیم».

فارغ از این‌که اختیارات رئیس‌جمهور در طول ادوار مختلف به چه میزان بوده‌است و صرف‌نظر از این‌که حداقل هشت نهاد مهم مؤثر در نظام (رهبری، سپاه، قو، قضائیه، شورای نگهبان، مجلس، مجمع تشخیص مصلحت نظام، نیروی انتظامی و صداوسیما) خارج از ید قدرت او هستند، باید صبرکرد و دید به عنوان چهاردهمین رئیس‌جمهور ایران توان اجرایی کردن وعده‌های خودش را دارد یا باید شاهد خداحافظی او از سیاست باشیم؟ همچنین باید شکیبایی به خرج داد و دید که آیا نظام ریلش را عوض کرده‌است یا ریل همان ریل است و قطار همان قطار.